

سعید آوا

زنم من

زنم من

زهدان جهان

باری گران بر دوش

داغ تاریخ بر تن و جان.

شانه هایم دم به دم سائید

به دردی مضاعف

وقتی برادرم خود را

همجنس خدا دید .

زنم من

نه از خدا نه پیغمبر

انسانم

رود و جویبار زمین

شهد پستانم

دریغ اماً

ز حرص و جهل همدردانم .

زنم من

نه شیطان نه جادوگر

دریغ اماً

آتش زدندم به جهل

مردان

به حُکم موبدان

جادوگران .

زنم من

سر زنده و تن پاک

دریغ اُمّا

مرا سلحشوران، درباریان

کفن کردند زنده

در قعر خاک

به همخوابگی تا ابد

با عجز و ترس این بزدلان .

زنم من

بهارآبستن ، سبز دستان

دریغ اُمّا

مرا کشتزار عفن تخم ریزی

فرض کرده اند

مردان خدایان .

زنم من

یار و همکار در کارخانه

همیشه پُرکار در خانه

دریغ اُمّا

مُردم کسر مضاعف

به قانون مردانه .

زنم من

فریاد اعتراض و دردم من

و گر سنگسارم کنند

در کوچه و بازار

یا تیربارم زنند

در کارخانه و میدان

باز زخم من

تندر ابر پُریار باران

می بارم

شانه می سایم به خورشید گران .

دریغ اما آه آه

آن دیگر نیمه ام گویی هنوز

در خواب است

نمی بیند مرا

یا نمی خواهد باور کند

بلندای شانه ها را .

زخم من

داغ تاریخ بر جان و تنم

لیک تسخر زخم من

بر قدرتمداران زمین و آسمان

(این مشترک دشمنان

با من و آن نیمه ام)

که بی من نتوانند

حتی بالا کشند

آب بيني يا دهان .

سعيد آوا.. اسفند 1384 / مارس 2006